

نقش ارتباط در آموزش زبان

چگونگی اعتبار بخشیدن به ارزش «ارتباط» در آموزش زبان

دکتر فرشته آل حسینی

مقدمه

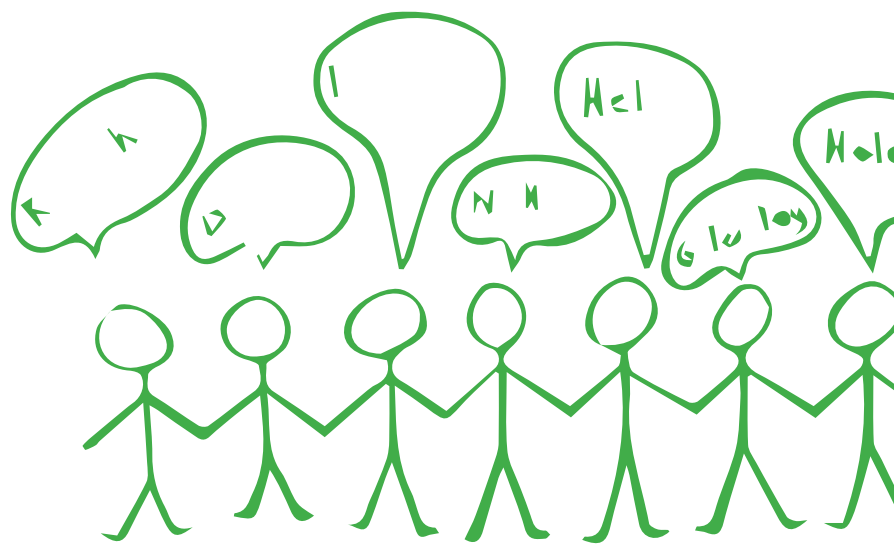
حضور در جلسات اعتباربخشی کتاب درسی زبان انگلیسی پایه هشتم، که با هدف ارزیابی دستاورد مؤلفان توسط معلمان متخصص در محل دفتر تألیف کتب درسی برگزار شد، برای من فرصتی بود که بتوانم از نگاه رشته تخصصی خودم، یعنی فلسفه تربیت، این نشست را نظاره کنم. آنچه می‌خوانید، برداشت‌ها و تحلیلی از آن جلسات است که به قالب ارزیابی و پیشنهاد درآمده است. این ارزیابی بر هدف «ارتباط» در آموزش زبان تأکید می‌کند؛ یعنی هدفی که در آموزش زبان، باید برای آن، در مسیر دستیابی به غایت تربیت از طریق کتاب درسی ارزش و اعتباری بیشتر قائل شد.



هدف ارتباط

بدترین مشکل که به نظرم «تناقض» است، رخ می‌دهد. منظورم از اینجا وضعیتی است که در آن حساسیت به یک امر ویژه طوری است که با وارد شدن آن به مدار ذهن، گویی عوامل دیگر را از مدار ذهن خارج می‌کند. این امر یا عامل ویژه در اینجا «فرهنگ» است. در خصوص این کتاب نیز، وقتی من در مقام ارزیاب، عامل «فرهنگ» را وارد مدار ذهن خودم می‌کنم و به کتاب می‌نگرم (البته به کلیات آن)، متوجه می‌شوم که انکار همه چیز مرتب است و کتاب زبان انگلیسی پایه هشتم «بومی‌سازی» شده است. اما، به محض اینکه همزمان عامل «ارتباط» را وارد مدار ذهن می‌کنم و بار دیگر به کتاب می‌نگرم، متوجه معایب بدی می‌شوم. این «معایب بد» همان «تناقض» است که در بالا به آن اشاره شد.

در اینجا، به اقتضای رشته‌ام، با دیدی کلی نگر کتاب درسی تازه تألیف زبان انگلیسی پایه هشتم را مورد ارزیابی تربیتی قرار می‌دهم و تلاش می‌کنم، مشکلی را که معلمان متخصص آموزش زبان، به طرق مختلف سعی در بیان آن داشتند اما در بیان روشن آن ناکام ماندند به شکلی دیگر مورد تحلیل قرار دهم. در شروع مطلب به حساسیت و دغدغه فرهنگی مؤلفان کتاب درسی مورد نظر اشاره می‌کنم. تجربه شخصی من در تحقیق نشان می‌دهد که، برخلاف انتظار، وقتی حساسیت نسبت به چیزی زیاد می‌شود، به همان اندازه نیز، ممکن است میزان خطا افزایش یابد. واقعا عجیب است. در حساسیت بالا، با اینکه میزان دقت و تمرکز بالاست و انتظار می‌رود مشکلی جدی رخ ندهد، اما



«ارتباط» ضرورتاً دو سو، و بیشتر، دارد. در درس زبان نیز ارتباط مورد نظر، بی‌شک ارتباط با موجودات غیرفرهنگی منفعل یک سر و دو گوش بی‌زبان نیست، بلکه هدف آن ارتباط با موجودات فرهنگی فعال یک سر و دو گوش زبان‌دار و افراد حاضر در دنیای فرهنگی انگلیسی زبان است. به عبارت دیگر، ارتباط «من» فارسی‌زبان فرهنگ‌دار، یا دقیق‌تر بگوییم، فرهنگی، با «دیگری» انگلیسی‌زبان فرهنگی است. بنابراین، نه تنها «او» باید در فضا و بافت فرهنگی من قرار بگیرد تا معنای زبان من را بفهمد و ارتباط برقرار بشود، بلکه «من» نیز باید در فضا و بافت فرهنگی او مستقر شوم تا معنای زبان او را بفهمم.

همچنین، اشاره به «هدف ارتباط» در آموزش زبان، اشاره به «تعامل» یا «غیر» یا «دیگری» است. پس، کافی نیست که رویکرد ارتباطی ما صرفاً «خودباورانه» باشد، بلکه لازم است، برای مخدوش نشدن هدف ارتباط، «خودمحورانه» هم نباشد؛ اما بدبختانه هست! اگر به عناوین دروس رجوع کنیم، متوجه مخدوش شدن هدف ارتباط می‌شویم: ملیت من؛ برنامه هفتگی من؛ توانایی‌های من؛ سلامتی من؛ شهر من؛ و غیره. اما، اگر به محتوای مکالمات رجوع کنیم، متوجه مخدوش شدن کامل «هدف ارتباط» می‌شویم. زیرا فعال شدن «من» به معنای منفعل شدن کامل «دیگری» تصور شده است، زیرا خودمحوری بر فضای درس حاکم است. اثری از عناصر فرهنگی زبان هدف نمی‌یابیم. طرف‌های مکالمه، به ویژه در جایی که از دو فرهنگ متفاوتند (مثل مکالمات حمید و سم یا مکالمه فاینندرا و مرتضی)، در حال تعامل (interaction) نیستند؛ یکی فعال است، دیگری منفعل و پذیرنده. بدین ترتیب، گویی بچه‌های ایرانی آموزش می‌بینند که «خود» را به «دیگری» بشناسانند بی‌آنکه نیازی به شناخت دیگری داشته باشند. این در حالی است که در زندگی و ارتباطات واقعی اصل بر تعامل و بده بستان است، یعنی حتی شناساندن خود به دیگری مستلزم قرار گرفتن در فضای تعامل، درک متقابل و همدلی است.

چه باید کرد؟

در نتیجه، اگر آموزش زبان را به دلیل کارکرد ارتباطی‌اش سودمند و لازم تشخیص داده‌اید، پس به لوازم آن هم، که یکی «بافت فرهنگی» و دیگری عامل بودن «دیگری» است، توجه شایسته نشان بدهید و تا این حد متن را از عناصر فرهنگی که این زبان بدان تعلق دارد، پیراسته، و «خودمحورانه» نکنید. نباید بافت فرهنگی زبان هدف را تا این حد خنثی یا زائد تصور کرد. این تجربه‌ای است که قبلاً آزموده شده و خطا بودن آن محرز گردیده است. منظوم اشاره به زمانی است که منتقدان در اوج رواج CLT متوجه شدند

مثلاً می‌بینم از یک سو، رویکردی به نام «رویکرد ارتباطی» برای آموزش زبان اتخاذ شده است، اما از سوی دیگر با دقت و حساسیت بالای بومی و فرهنگی دروسی طراحی شده‌اند که مسیر اصلی «ارتباط» یعنی فرهنگ را مسدود کرده‌اند و کاملاً پیراسته از فرهنگی هستند که زبان هدف بدان تعلق دارد. به نظرم، این یک جراحی و پیوند ناموفق و از آن بدتر یک تناقض آشکار است. زیرا، تار زبان را نمی‌توان به سادگی از بافت فرهنگی که بدان تعلق دارد کشید، و در بافت فرهنگی دیگر تنید و تازه انتظار کارکرد درست ارتباطی هم از آن داشت.^۱ نتیجه اینکه این پیوند، به اصطلاح، پس می‌زند. در کتاب زبان هشتم، به نظر می‌رسد این تناقض به دو صورت رخ داده است: ۱. خود «ارتباط» به عنوان «هدف» فراموش شده است؛ و ۲. «هدف ارتباط» در آموزش زبان، ابتدا مخدوش و سپس محو شده است. بگذارید قدری بیشتر توضیح بدهم.

رویکرد ارتباطی از نظر تا عمل

همگان تأیید می‌کنند که درس‌ها و مکالمه‌هایی که در این کتاب تدارک دیده شده، براساس رویکرد ارتباطی است، یعنی، دست کم در حوزه نظر، قصد دارد زبان را در یک فضا یا موقعیت پراگماتیک ارتباط مدارانه (یا تجربه زبان در زندگی واقعی) آموزش بدهد. اما آنچه باید دوباره پرسیده شود، این است که خود ما با آموزش زبان انگلیسی با رویکرد ارتباطی خودباورانه و فعال چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ یقین دارم، مؤلفان با اتخاذ رویکرد ارتباطی قصد ندارند فارسی‌زبانان از طریق زبان انگلیسی با خودشان ارتباط و تعامل برقرار کنند. بلکه می‌خواهند دانش‌آموزان با تجهیز به مهارت‌های اصلی زبان هدف با دنیای انگلیسی زبان ارتباط برقرار کنند، و مثلاً بتوانند امروز یا در آینده با مردمان «دیگر» در موقعیت‌های واقعی یا مجازی تعامل کنند یا در دانشگاه از محصولات فرهنگی آن‌ها مثل کتاب و مقالات علمی بهره‌برداری کنند. بنابراین، کافی نیست که «ارتباط» فقط به عنوان «وسيله» در نظر گرفته شود، بلکه باید به عنوان «هدف» نیز مورد توجه شایسته قرار گیرد. در غیر این صورت، فلسفه آموزش زبان انگلیسی در برنامه درسی مدارس غیرقابل توجیه می‌شود.

در این رویکرد به یک عامل مهم توجه نشده است و آن زمینه (context) است.^۲ البته منظور منتقدان از «زمینه»، بافت فرهنگی زبان اول یا «بومی» یعنی همان زمینه‌ای است که آموزش و یادگیری در آن رخ می‌دهد. اما این خطا برای ما وارونه رخ داده است، یعنی نسبت به بافت فرهنگی بی‌توجهی شده است ولی نسبت به «بافت فرهنگی زبان دوم» یا «هدف»؛ و این خطایی به مراتب بدتر از خطای اولی است.

* استدلال معیوب!

این استدلال که کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی در سراسر دنیا مروج فرهنگ غربی هستند، پس ما باید ساحت آموزش زبان انگلیسی در کشورمان را از آثار این فرهنگ بزدااییم، استدلالی معیوب است، و عواقبش دامان آموزش هر زبان، حتی آموزش زبان فارسی را می‌گیرد. زیرا، به سادگی می‌توان شبی را تصور کرد که اعضای دپارتمان‌های زبان فارسی، مثلاً در دانشگاه پاریس، سوربن یا جاهای دیگر، همزمان سردی‌شان می‌کند. صبح از خواب برمی‌خیزند، و با همین استدلال معیوب تصمیم می‌گیرند ساحت آموزش زبان فارسی را که دارند آموزش می‌دهند از مظاهر فرهنگ ایرانی بزداایند. بدین ترتیب، علاوه بر اینکه چهره‌ای اغراق‌آمیز، مضحک و نامعقول از آن به نمایش می‌گذارند، فلسفه وجودی‌اش را که همانا امکان شناخت، ارتباطات، داد و ستد و مواجهات فرهنگی است مخدوش می‌کنند. درست شبیه کاری که ما به اسم دغدغه فرهنگ و بومی‌سازی قرار است با آموزش زبان‌های دیگر در مدارس بکنیم. بنابراین روشن است که پیراستن متن کتاب‌های درسی زبان انگلیسی از تمام مظاهر فرهنگ غربی، که (حتی به مظاهر عالی آن) تعمیم یافته است، نه تنها فلسفه وجودی آموزش زبان انگلیسی (ارتباطات، تعاملات و مواجهات فرهنگی) را بی‌معنا می‌سازد، بلکه به وضوح صحنه‌ای از جبهه‌گیری فرهنگی را می‌گشاید که خود حاکی از یک نقض غرض آشکار است. زیرا از یک سو ادعای ایجاد ارتباط و تعامل داریم، ولی از سوی دیگر با حذف کامل مظاهر غربی، در عمل نشان می‌دهیم که جبهه گرفته‌ایم.

* سخن آخر

پیشنهاد این است که در کتاب‌های درسی زبان، با آراستن متن‌ها به مظاهر عالی هر دو فرهنگ ایرانی و غربی، زمینه آموزش ضمنی مواجهات فرهنگی سالم را برقرار سازید. شما می‌دانید که ارزش‌هایی مثل غرور ملی، افتخار و مباهات به فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی و مانند این‌ها، به حد کافی و گاه تا حد اشباع، در درس‌های تاریخ، ادبیات و مطالعات اجتماعی ترویج می‌شوند، که این البته مختص ایران هم نیست. پس

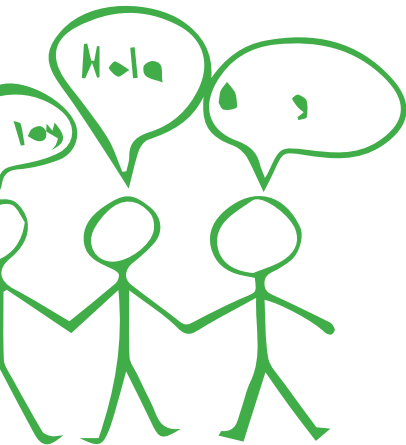
مناسب‌تر آن است که ماده درسی زبان انگلیسی، برای نیل به هدف، جایی برای آموزش ارزش‌های سودمند به حال ارتباطات و تعاملات انسانی با ملل دیگر باشد، نه فقط وسیله‌ای شود برای ابراز غرور ملی یا فرهمندی (dignity) که در ذات خود تمایز و جدایی (distinction) را حمل می‌کند. منظورم ارزش‌هایی است که هم در فرهنگ پیش از اسلام و هم در فرهنگ پس از اسلام ایران ریشه دارند، و انگیزه‌های مواجهات و ارتباطات همدلانه فرهنگی را تقویت می‌کنند، مثل احترام به مظاهر عالی علمی، دینی، فرهنگی، اخلاقی و هنری ملل دیگر، تواضع، مهمان‌نوازی، خوشرویی، دوستی، برادری، صلح و هم‌زیستی، فهم و شناخت خود از طریق فهم و شناخت دیگری، و همدلی در عین ناهم‌بانی.

در خاتمه باید بگویم، یکی از توفیقات شرکت من در جلسات متخصصان آموزش زبان (شامل معلمان، مؤلفان و برنامه‌ریزان درسی) این بود که کنجاو شدم بفهمم، بنیادهای فلسفی و نظری رویکرد ارتباطی CLT چیست. گرچه این کنجاوی سطحی و گذرا بود، اما کمک کرد، برخی مطالب مبهم برایم روشن‌تر و معنادار شوند. از جمله علاوه بر، اینکه فهمیدم رویکرد ارتباطی، تحت تأثیر نظریات یادگیری پیشرفت‌گرا و مطالعات زبان‌شناسانی چون چامسکی و فیلسوفانی چون هابرماس و بسیاری دیگر دائماً متحول شده است، به نقل قول‌های تأمل‌برانگیزی درباره زبان برخورد کردم که اشاره به یکی از آن‌ها در پایان سخن خالی از لطف نیست. زیرا به نظرم، با هدف آموزش زبان (ارتباط) بی‌ارتباط نیست؛ و از قضا با غایت تربیت (کمال) نیز مرتبط است. البته با تفسیری که من از آن می‌کنم، و نه لزوماً بر طبق مقاصد مؤلف.

ژان بودریار، فیلسوف و جامعه‌شناس سرشناس فرانسوی، در جایی در خاطرات سرد (۱۹۸۷) خود می‌نویسد:

«اگر همه چیز کامل بود، زبان بی‌مصرف می‌شد. این سخن برای حیوانات صادق است. اگر حیوانات سخن نمی‌گویند، بدین دلیل است که همه چیز برایشان کامل است. اگر آن‌ها روزی شروع به سخن گفتن کنند، بدین سبب خواهد بود که دنیا [ی‌شان] حالت کمال [اش] را از دست داده است.» (بودریار، ۱۹۹۰، ترجمه ترنر، ص ۸۴)^۳

اگر واقعیت داشته باشد، و زبان واقعاً برای ما انسان‌ها بی‌مصرف نیست، بدین معناست که دنیای‌مان کامل نیست. احتمالاً یک طریق این است که آن را با به کمال رساندن تعاملات زبانی به کمال برسانیم. پس، آموزش زبان می‌تواند بیهوده نباشد، به شرطی که با ادا کردن سهم خود در به کمال رساندن تعاملات زبانی انسانی در خدمت غایت تربیت، یعنی «کمال» قرار بگیرد.



* رونوشت

۱. این حکم استعاری را با برخی نظریه‌های پسااستخارگرا در حوزه فلسفه، زبان‌شناسی، فلسفه زبان و حتی نظریات یادگیری زبان در روان‌شناسی می‌توان پشتیبانی کرد، که جای پرداختن بدان‌ها در اینجا نیست.
۲. به عنوان نمونه، نک: Swan, M. (1985). A critical look at the Communicative Approach (1) *English Language Teaching (ELT)*, 39(1).
۳. Baudrillard, J. (1990). *Cool Memories* (C. Turner, Trans.). UK: Verso. (Original Work Published 1987).